

وقوف دارند. در آمیختگی آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، حاصل ذهنیت‌های مغشوش و آشفته‌ای است که درک درستی از تفاوت‌های مقوله‌ها و مفاهیم درون آنها ندارند. این وضعیت بی‌دولتی و به هم ریختگی را ترویج می‌کند. این وضعیت غریب و ساختگی را می‌توان وضعیت التقاطی نیز نامید که جایگاه و نسبت آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در آن تعریف نشده و در هاله‌ای از ابهام به سر می‌برد.

مدل پیشنهادی: آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی متمایز؛ در یافتیم که وضعیت‌های سه‌گانه «آرمان‌گرایی»، «واقع‌گرایی» و «آمیختگی آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی» در سیاست‌گذاری و اعمال سیاست خارجی از مشکلات مفهومی و کاستی‌های اجرایی رنج می‌برند. ما در برابر دو جهان متفاوت قرار داریم، جهان ایده‌ها و آرمان‌ها که جهان ناپدیدار یا ذات‌های فی‌نفسه است، و به مابعدالطبیعه تعلق دارد و آزمون‌ناپذیر است. و جهان دوم، جهان واقعیت‌هاست که جهان پدیدار یعنی همین سیاره‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم، و به طبیعت ماده تعلق دارد و در این جهان قلمرو آزمون ممکن است. بر بنیان این تفکیک دوگانه آرمان به جهان ناپدیدار و واقعیت به جهان پدیدار تعلق دارند و در آمیختن این دو از منظر معرفت‌شناختی، کاری ناممکن است. جهان سیاست، جهان واقعیت است و حساب و کتاب و سنجش و داوری‌های عقلانی در عالم مابعدالطبیعه. بنابراین در مدل سیاست خارجی، بر بنیان تمیز میان آرمان و واقعیت بدون خلط دو قلمرو ممتاز و مشخص آرمان‌ها و واقعیت‌ها، می‌توان این دو را در کنار یکدیگر مشاهده کرد، از آرمان‌ها به عنوان چشم‌انداز و انگیزنده‌ی فرآیند الهام‌گرفت و از واقعیت‌ها در گذاردن سیاست‌ها و اعمال آنها بهره‌جست، بدون اینکه با آمیختن قلمروهای هر یک، دچار ناسازگاری و پیامدهای عملی آن شود. سیاست‌ورزی و دیپلماسی در جهان واقعی متولد می‌شود و با الهام‌گرفتن از ایده‌ها و آرمان‌ها در قلمرو سیاست بازیگری می‌کند. اگر پی‌گیری آرمان‌ها به نقض و عدم منافع ملی و امنیت ملی بینجامد آشکار می‌شود که میان آرمان و واقعیت خلط شده است. در این میدان، دیگر نه آرمانی به تحقق می‌انجامد و نه واقعیت از آفت آشفستگی و وهم و خیال در امان می‌ماند.

مژگان‌ش‌ی: محمدباقر محمدی‌منور

علل کم‌رنگی حکمت عملی در فلسفه اسلامی

نادر شکراللهی

بازتاب اندیشه ۱۱۳۱۰۹

۲۰۳

گزارش‌ها

فصل‌نامه پژوهشی و حوزه، ش ۳۲ و ۳۵، تابستان و پاییز ۱۳۸۷

حکمت عملی در فلسفه اسلامی، همانند حکمت نظری فربه و گسترده نبوده و حتی با گذشت زمان، حضور آن کم‌رنگ‌تر شده است. در چرایی کم‌رنگی آن نظریاتی وجود دارد که نقد و بررسی آنها تا حدودی می‌تواند مشخص کند که چگونه می‌توان از این وضعیت،

نجات پیدا کرد. یکی از آنها بررسی علل تاریخی و دلایل معرفتی آن است. به نظر می‌رسد هنوز هم (با وجود بعضی از علل) چندان نمی‌توان به رونق حکمت عملی و سیاست در فلسفه اسلامی خوش بین بود، مگر اینکه به ضرورت حضور تأملات در حوزه مسائل سیاسی در کنار تأملات نصی اذعان شود. بدون شک در تمدن اسلامی در بخش عملی، فقه میدان‌دار بود و باید و نبایدهای حوزه‌های مختلف را مشخص می‌کرد. اما این به معنای آن نیست که تمام مباحث مورد نیاز در بخش عملی در قلمرو علم فقه می‌گنجد. مباحثی مانند هدف اصلی حکومت و شرایط اصلی جانشینان پیامبر ﷺ و اینکه آیا اساساً حکومت از وظایف پیامبران است یا خیر و... در حوزه مباحث کلامی می‌گنجد و یا لاقلاً جنبه‌های عقلی آن در حوزه‌ای بیرون از فقه قرار دارد و تا حدی متکلمان به آن در مباحث نبوت و امامت پرداخته‌اند. فیلسوفان هم با این مباحث متکلمان آشنا بودند و هم از یونانیان در تقسیم فلسفه آموخته بودند که بخشی از فلسفه مباحث عملی است و بخشی از آن سیاست است. پس باید به طور طبیعی به این وادی وارد می‌شدند، ولی یا اصلاً وارد نشدند یا کم‌رنگ وارد شدند. دلیل آن یک امر نمی‌تواند باشد. اما آنچه که پررنگ‌تر است، آن است که اولاً این مسائل را در درجه دوم اهمیت می‌دانستند. ثانیاً فقه را در این وادی قوی می‌دیدند و تصور می‌کردند که این مسئله در قلمرو فقه است. پس این مسئولیت را به فقه سپرده بودند و با ورود فقه یا احتیاط می‌کردند و دست به خطر نمی‌زدند و یا لزومی نمی‌دیدند. به دلیل دیگری هم می‌توان اشاره کرد و آن این است که ثمره عمل در طرح این مباحث نمی‌دیدند؛ زیرا با عدم دسترسی به قدرت و عدم بهره‌گیری حاکمان از نظر متفکران، دیگر چه ضرورتی به صرف وقت در این باب است؟ شاید به همین دلیل است که در گذشته با عدم دسترسی فقیهان شیعه به حکومت، فقه حکومتی در متون فقهی شیعه نسبت به اهل سنت کم‌حضورتر است. اگر این علل را برای کم‌رنگی سیاست در فلسفه به طور عام و حکمت متعالیه به طور خاص بپذیریم، در دوره جدید دیگر این علل حضور ندارند و یا نباید حضور داشته باشند؛ زیرا اولاً در دوره جدید فلسفه به آن بی‌مهری‌های گذشته مبتلا نیست. ثانیاً رفته رفته به این نکته اذعان می‌شود که بخشی از مباحث سیاست و حکمت عملی اساساً از حوزه مباحث نقلی خارج است و اگر حتی در فقه هم مطرح می‌شود، به تأملات عقلی نیز نیاز است و ثالثاً، در دوره جدید به جایی رسیده‌ایم که دیگر نمی‌توان تنها به مخاطب درونی در جهان اسلام اندیشید و به یک زبان بین‌المللی نیازمندیم و این زبان چیزی نیست جز زبان عقلی و فلسفی. رابعاً، در درون جهان اسلام، به دلیل حضور پررنگ آموزش‌های غربی، برای حضور در مباحث و هم‌زبانی با مخاطب داخلی، به مباحث عقلی نیازمندیم. تا به میراث گذشته و دستاوردهای بشر امروز توجه نکنیم، نمی‌توانیم به یک نظام فکری در باب فلسفه سیاسی دست یابیم که جواب‌گو باشد. مهم‌ترین میراث مادر حوزه عقلی، مبانی حکمت متعالیه است که باید بتوان بر آن بنای جدیدی را استوار کرد که به شکر خدا چندی است که این راه آغاز شده است.